

نسخ تعزیه

فاطمه صغری (ع)

اسیر کردن اهل بیت و آمدن جبرئیل

به همراه دو ضمیمه طلایه‌داری حضرت عباس و مکالمه حر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

محمدحسن رجائی زفره‌ای



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تعزیه فاطمه صغری (ع)

نسخه خوانان:

فاطمه صغری

جده

رفیقان علی اکبر

فقیران

قصاب

عرب چاوش

ضروریات مجلس

قرآن - گلاب پاش - شانه - معجر - جامه - نان و خرما - چادر - گوسفند - علم - قبا -
دسته مو (کاکل) - لباس کودک - لباس مناسب برای هر یک از نسخه خوانان

پرتال جامع علوم انسانی



پروہ بشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فاطمه صغری: بزرگوار خدایا نمانده تاب فراق

نیامده چه من غم کشیده در آفاق

ز دوری پدرم ای خدا دلم خون است

ز خون دیدد کنارم چه رود جیحون است

خدا چرا پدرم از سفر نمی آید

چرا از اکبر و اصغر خیر نمی آید

بزرگوار خداوند خالق غفار

جده:

بده تو صبر و تحمل به این علیله زار

که از فراق احبا سرشک می بارد

کجا کسی خبر از درد و داغ او دارد

فدای جان تو ای جده جان فغان منما

که سوختی ز شرار دلت دلم به خدا

جده جان از تو باب می خواهم

فاطمه:

باب عالیجناب می خواهم

نرسد تا به کی پدر ز سفر

جده جان بازگو کجاست پدر

ترسم ای جده نیکو سیرم

آرزوی پدر به خاک برم

صبر کن جدهات فدای تو باد

جده:

تا بیایی ز صبر و جدد مراد
 صبر کن تا ز صبر یابی کام
 گرچه صعب است صبر در ایام
 صبر کن تا پدر رسد شادان
 با علی اکبر و همه یاران
 جدد جان گر پدر نمی آید
 از چه از وی خبر نمی آید
 هر کسی کو رود به سوی سفر
 می فرستد به اهل خویش خبر

فاطمه:

جده از باب بی قرینه من
 نرسد از چه ری خبر به وطن
 انشاءالله خبر رسد ز پدر
 انشاءالله بیاید او ز سفر
 انشاءالله پدر کند شادت
 انشاءالله که می کند یارت

جده:

انشاءالله که می رسد ز سفر
 پدرت شاد با علی اکبر
 خدایا من علیل و ناتوانم

فاطمه:

رسد بر من ز هجر باب جانم
 اگر مردم که دفنم می نماید
 نمی گفتم که کفنم می نماید
 ندارم کس که در خاکم سپارد
 بر قبرم بیاید پا گذارد

الاهی کس به درد و داغ هجران
 نگرده مبتلا در دار دوران

جده:

خصوصاً همچو این بیمار بی تاب
که از بادام ریزد اشک عناب
به قربان تو من ای جان جانان
مکن این قدر بی تابی پدر جان
ای جدۀ بی نوای ناکام

فاطمه:

برگو که چسان بگیرم آرام
از داغ فراق در خروشم
هجران پدر ربوده هوشم
از حال پدر خبر ندارم
من حوصله اینقدر ندارم

ای جدۀ تو شود فدایت

جده:

قربان دو چشم پر بکایت
یک چند به صبر و غصه خو کن

زخم دل خویشتن رفو کن

شاید که مراد دل بیایی

هر چند که بی قرار و تابی

الاهی واقفی از حال زارم

جده:

که من بیمارم و طاقت ندارم

برادر جان علی اکبر کجایی

چرا از خواهر زارت جدایی

برادر خواهرت جان می سپارد

ندارد کس که در خاکش گذارد

الاهی چشم کس بر در نباشد

جده:

اگر باشد ولی خواهر نباشد

الا ای جدۀ بی تاب نالان

منال این قدر تو از هجر یاران
 که تو بیماری و از غم نزاری
 مکن بی طاقتی و بی قراری
 دور از پدرم چسان نگریم
 من بی پدرم چسان نگریم
 تب دارم و سوزد استخوانم
 از درد فراق ناتوانم

فاطمه:

تا چند به گوشه‌ای نشینم
 ترسم که بمیرم و نبینم

روی پدر و برادرم را

عباس و علی اکبرم را

ای چشم و چراغ عالمینم

ای غنچه گلبن حسینم

گردم به فدات، تاب آور

تاب از غم روی باب آور

بیماری و گریه بهر بیمار

دارد ضرر ای حزینه زار

ای خسته ناتوان بیمار

از ابر دو دیده کم گهر بار

آن روز که دور از وصال است

یک ساعت از هزار سال است

مرغ قفسم شکسته بالم

منعم نکنید چسان ننالم

والله که حق به جانب توست

الا نتوان به گریه ره جُست

جده:

فاطمه:

جده:

صبر است علاج هجر والله

کن صبر مکن تو ناله و آه

فاطمه: ترسم از عمم که باشد بی وفا

از حسین دوری کند در کربلا

جمله یاران بی وفایی کرده اند

از حسین بایم جدایی کرده اند

جده: این مگو جدد عمویت با وفاست

یاور بابت به دشت کربلاست

جملگی هستند بر باب تو جمع

همچو پروانه به دور نور شمع

فاطمه: عمو جان ای انیس خسرو ناس

علمدار حسین زار عباس

تو از بهر خدا عموی زارم

بیا بنگر که احوالی ندارم

اگر مردم بدست خود کفن کن

بده غسلم ز شفقت بردن کن

جده: فدای جان تو ای نور عینم

علیه دختر زار حسینم

مکن بهر عمویت بی قراری

که دیگر بیش از این طاقت نداری

فاطمه: فدای جان تو ای جدو نکو منظر

یقین بدان که دهم جان من از فراق پدر

بگو به عمه من زینب نکو سیما

دمی به بستر من آید از طریق وفا

غذا کند به گلویم چرا که بیمارم

که جان دهم ز غم روی اکبر زارم
 مکن تو گریه فدایت ز فرقت پدرت **جده:**
 که عنقریب رسد بابت از سفر به بَرْت
 منال این قدر ای بیکس کشیده تعب
 برای دوری هجران عمه ات زینب
 مکن تو ناله و افغان ز دوری اکبر
 همین دو روزه علی اکبر بر آیدت در بر
 ایا جده مدد دیگر فرییم **فاطمه:**

که من اندر وطن گویا غریبم
 کجا شد خواهر زارم سکینه
 عزیز فاطمه ماه مدینه
 به بالینم نشیند با دل ریش
 غذا ریزد به حلق خواهر خویش
 سکینه همرد بابت حسین است **جده:**

چرا ورد زبانت شور و شین است
 بیاید از سفر منما تو تشویش
 نهد مرهم تو را بر سینه ریش
 کنی از دیدنش دیدار روشن
 مکن افغان مکن فریاد و شیون

عمه ام زینب و کلثوم و عمویم عباس **فاطمه:**
 خواهرم فاطمه و زین عبا اشرف ناس
 با سکینه همه همراذ پدر رفته و من
 مانده بیمار و جگر خسته و غمگین به وطن
 ضعف و بیماری ایا جده مرا بُردد ز کار
 کن خبر بر سرم آیند همه خویش و تبار

(افناده عش می‌کند)

جده: ای بنی هاشمیان، فاطمه رفته از هوش

بر سر فاطمه آئید که گشته مدهوش

ای رفیقان علی اکبر زار ناکام

در بر خواهر اکبر همه آئید تمام

همه قرآن به کف آرید با دیده‌تر

بنمائید دعا خواهر زار اکبر

رفیقان علی اکبر: یا رب بحق ختم رسولان

یا رب به حق آن شاه مردان

ای یارب آمین ای یارب آمین

ای یارب آمین ای یارب آمین

می‌ده فشایی این زارنالن

حق کلامت ای حی سبحان

ای یارب آمین ای یارب آمین

ای یارب آمین ای یارب آمین

فاطمه: بیا ای جدۀ محزون

لبالب شد دلم از خون

برای خاطر بابم

مرا از قید غم برهان

جده: چه باشد مطلبت دختر

بیان کن با من محزون

که سازم چاره‌دردت

مکن شیون مکن افغان

فاطمه: پدر از من جدا گشته

به دشت کربلا رفته

نیامد بر سرم اکبر

نمی دانم کجا رفته

مکن شیون که بابایت **جده:**

به دشت نینوا رفته

مکن تشویش ایا دل ریش

که آنجا با صفا رفته

نمی دانم در آن صحرا **فاطمه:**

چه آمد بر سرش ایا

سرشک از دیدگان بارم

شود تا دامنم دریا

مخور غصه مکن گریه **جده:**

فدای جانم ای صغری

یقین می دان که مهمان است

بابای تو در آنجا

پدر سوی سفر رفته **فاطمه:**

قضای از پشت سر رفته

بسی تشویش از او دارم

به همراهش قدر رفته

تو را بس جده جان سیلاب خون از چشم تر رفته **جده:**

مرا تشویش از بیماریت از حد به در رفته

بود ای جده بابایم کند از مهر دلشادم **فاطمه:**

فرستد اکبرم را و نماید از کرم یادم

بحمدالله که من از این، غم و این غصه آزادم **جده:**

فرستد اکبرت را و یقین می دان که دلشادم

ایا باد صبا یکدم بیا با من بشو همدم **فاطمه:**

به دشت کریرلا بگذر بگو پیغام آوردم

جده:

بگو من از وطن آیم

از آن بیت‌ال‌حزن آیم

پیامی دارم از صغری

ز بهر اکبر آوردم

بگو چون ابر می‌گرید

فاطمه:

بگو چون نای می‌نالد

ز هجران تو روز و شب

همی آه و فغان دارد

بگو تا چند آن مضطر

جده:

بود چشمش به رأدر

که تا از ره رسد اکبر

دو چشم خون فشان دارد

علی اکبر جوانم در کجایی

فاطمه:

بیا بنگر به روز بینوایی

علی اکبر رشیدم جان خواهر

ز دنیا نامیدم جان خواهرگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علی اکبر به نزدم جات خالیست

گذشته وعده‌ات برگو چه حالی است

به عارض تا به کی خونابه ریزی

جده:

نباشد از قضای حق گریزی

برای حفظ جان باب و یاران

بفرما (ختم انعامی) رفیقان

بخوانند تا پدر زودی بیاید

سلامت عقده از کارت گشاید

فاطمه: رسد اندر مشامم بوی اکبر
 کجا اکبر که بینم روی اکبر
 عزیزان خواهر اکبر بمیرد
 رفیقان علی اکبر نبیند
 برادر جان علی اکبر کجایی
 چرا از خواهر زارت جدایی

رفیقان: خوشا روزی که اکبر در وطن بود
 چه سروی همرد ما درچمن بود
 رفیقان یاد از اکبر یاد از اکبر
 که یاد از قامت شمشاد اکبر
 جوان هیجده ساله برادر
 کجایی بنگری بر حال خواهر
 نمودی وعده آبی در مدینه
 بری من را بر باب سکنه
 وفا کن وعده را جان برادر
 نباشد تاب هجران تو دیگر
 رفیقان تو را هر وقت بینم
 مرا یاد آید از تو ای رشیدم
 سلامم بر شما ای نوجوانان
 شما را شایقم با چشم گریان
 علیک ای خواهر شهزاده اکبر

رفیقان: علیک ای زار افکار مکتّر
 علی اکبر به نزدت جاش خالیست
 در این جا منزل و مأواش خالی است
 بر یاد اکبر ریزم گلابی

فاطمه:

بر کاکلتان از دیده آبی

رفیقان:

ای زار افکار ای بی پرستار

تا چند برگو بی صبر و تاب

فاطمه:

شانه نمایم من زلف اکبر

گر سویم آید ریزم گلابی

رفیقان:

ای خواهر زار ای بی کس و زار

بهر چه اینسان در اضطرابی

فاطمه:

اکبر کجایی ای نور دیده

بینی رفیقان دارند فغانی

رفیقان:

کمتر فغان کن با ما بیان کن

فرما چه باشد چون ناتوانی

فاطمه:

خواهم به ناکام من ختم انعام

گیرم بر اکبر من اندر ایام

قرآن تمامی آرید در پیش

خوانید قرآن دارم چه تشویش

شاید که اکبر آید مدینه

از نزد بابم آن بی قرینه

من را رساند در نزد بابم

کز هجر بابم بی صبر و تابم

رفیقان:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

(در سه آن بخوانند)

فاطمه:

خدایا دیده صغری شود کور

که بی اکبر رود در خانه گور

علی اکبر بیا بنگر رفیقان

ببالینم بخوانند ختم قرآن
 نمی آید صدای تو بگوشم
 ز هجر جان خواهر در خروشم
 الاهی خواهی در دار دوران

جده:

نباشد همچو صغری ای عزیزان
 هر آن خواهر که از وی یک برادر
 به دوران در سفر باشد چه اکبر
 خبر دارد ز حال زار صغری

بده صبیری به صغری بارالها
 یقین بدان تو ایا جدۀ نکو منظر

فاطمه:

دلم قرار ندارد به روی این بستر
 دلم ز هجر علی اکبر جوان خون است
 عزیز جده ندانم که حالتش چون است
 که من به واقعه در خواب دیده‌ام دیشب
 که می‌زدی به سر و سینه عمه‌ام زینب

قدای جان تو این جدۀ پریشان حال

جده:

ز هجر باب و علی اکبر جوان تو منال
 مزین تو فال بد از خواب خود مکن تشویش
 بکن تو صدقه و قربانی بی ایا دل ریش
 که صدقه رفع بلا می‌کند به لطف خدا
 بده تو صدقه از خواب خود فغان منما

الای جدۀ زار حزینه

فاطمه:

بیاور تو فقیران مدینه

بیاور نزد من جده یتیمان

که تا من خود دهم صدقه به ایشان

جده:

که شاید باب من آید سلامت
به خیر و عاقبت آن با کرامت
بیائید ای فقیران مدینه
به نزد فاطمه آن بی قرینه
که خواهد با شما بنماید احسان
بیائید ای یتیمان پریشان
فاطمه:

بیائید ای فقیران در بر من
نشیتید جمله دور بستر من
به تو ای زن دهم این معجزم را
دعا کن روز و شب، تاج سرم را
دعا کن قاسم و عباس و اکبر
سلامت از سفر آیند یکسر
دگر بستان ز من این جامه هایم
دعای خیر کن بر عموهایم
بیائید ای یتیمان پریشان
دهمتان نان و خرما من ز احسان
بخواید از خدا تا در مدینه
بیاید از سفر زودی سکینه
بخواید از خداوند ای یتیمان
سکینه تا نبیند تنگی از نان
یتیمان گیسوان خود گشائید
فقیران:

دعایی می کنم آمین بگوئید
خداوندا به اعزاز پیمبر
به حق فاطمه خاتون محشر
بخواید ای یتیمان از خدایش

خبر زودی رسد از کربلایش

بیاید از سفر تاج سر او

به زودی در بر او اکبر او

فاطمه:

برو تو جدّه و بفروش چادرم ز احسان

که خواهم آنکه کنم بهر باب خود قربان

بهای او تو بخر گوسفندی از یاری

تو گوسفند پسندی، بکن خریداری

ایا جماعت قصاب از طریق وفا

جده:

یکی ز من بخر چادر سر صغری

بهای او بدهد گوسفندی از احسان

که خواهد آنکه کند بهر باب خود قربان

بدان که مشتریم من ایا حمیده لقا

قصاب:

ایا ضعیفه به من دد تو چادر صغری

بهای آن بدهم فربه گوسفندی من

بیا بگیر ز من این زمان به وجه حسن

ببر به خدمت صغری تو از طریق وفا

که تا فدا بنماید ز راه صدق و صفا

ایا علیله بیمار با غم و دردم

جده:

بهای چادرت این گوسفند آوردم

فدای جان تو ای جدّه علیله زار

فاطمه:

نظر نما تو به این گوسفند ای غمخوار

برای اکبر خود این زمان کنم قربان

که شاید آنکه خداوند خالق سبحان

ز راه مهر رساند علی اکبر من

یگانه گوهر دریای حی داور من

برو تو جدّه محزونّه از طریق وفا

بیار در بر من مرد ذابح بُرنا

جده: بیا برای خدا این زمان تو ای قصاب

به نزد فاطمه آن خوار زار سینه کباب

که مطلبی به تو دارد همان حزینۀ زار

بیا و مطلبش از راه صدق و مهر بر آر

قصاب: بچشم آنچه بفرموده حاضریم از جان

مطیع امر وی گوش و هوش بر فرمان

ایا شکوفه گلزار حضرت زهرا(س)

چه خدمت است بفرما به من ایا صغری

فاطمه: خطاب من به تو قصاب از طریق وفا

ذبیح ساز همین گوسفند ای بُرنا

(بلافاصله می‌گوید)

قصاب از بهر خدا، آبش بده آبش بده

از بهر روح مصطفی، آبش بده آبش بده

قصاب: مسلمانان به بحر غم فتادم

ز کام تشنگان آمد به یادم

نمی‌دانم چه گویم من جوابش

که صغری بی‌خبر باشد ز بایش

فاطمه: سرشک افشان چرا گشتی بهر باب

به حال گوسفند ای مرد قصاب

بده آبش سرش از تن جدا کن

تصدق بهر شاد کربلا کن

قصاب: (کارده به دست، آمد سینه رو به قبله خوابیده و دست و پایش بسته)

بسم الله الرحمن الرحيم انّی و جّهت وجهی للذی فطر السموات و

الارض حنيفاً مسلماً و ما انا من المشركين (دعای قربانی)

عرب چاوش: می‌رسم من ز کربلای حسین (ع)

با غم و درد و شور و شیون و شین

رفته بودم به پای بوس حسین (ع)

نور چشم رسول بدر و حسنین

که خدا گفته در همه آیات

محمد عربی ختم انبیاء صلوات

رفیقان: رفیقان دسته‌های گل ببندید

حنا بر کف گذارید و بخندید

که آید از سفر شهزاده اکبر

رسد اندر بر ما آن نکو فر

عرب چاوش: که باشید ای جوانان نکو رو

نکو روی و نکو خوی و نکو مو

که هست درد زبانتان نام اکبر

همه گویند علی اکبر سراسر

رفیقان: رفیقان علی اکبریم ما

به آن شهزاده یار و یاوریم ما

اگر داری خیر از حال اکبر

به ما بر گو به حق حی داور

عرب چاوش: رفیقان علی اکبر بیائید

شما شال عزا گردن نمائید

علی اکبر شهید اشقیاء شد

به ناکامی از این دار فنا شد

علی اکبر در آن ساعت که می‌مُرد

به جز نام رفیقانش نمی‌برد

رفیقان:

ای رفیقان ای رفیقان جملگی بر سر زنید
بر سر و بر سینه هم بهر علی اکبر زنید
وای اکبر وای اکبر - وای وای از اکبرم
حیف از اکبر حیف از اکبر - حیف از آن تاج سرم
کشته شد از تیغ و از خنجر علی اکبر دریغ
وای اکبر وای اکبر - وای وای از اکبرم
حیف از اکبر حیف از اکبر - حیف از آن تاج سرم

عرب چاوش: می رسم من ای محبان از دیار کربلا

برده بودم نامه از صغرای زار بینوا

ای محبان خانه سلطان مظلومان کجاست

منزل دارالامان و مرکز ایمان کجاست

بانگ چاوش ندانم ز کجا می آید فاطمه:

یا مگر قاصدم از کرب و بلا می آید

ای خدا یک خبر خیر رسد از پدرم

که مدام از غم او من به وطن خون جگرم

می نشینم به سر راه پدر با غم و شین

که رسد قاصدم و پرسم از احوال حسین(ع)

عرب چاوش: تو کیستی ای علیله زار زار *کتابخانه تخصصی*

افتاده چنین به پای دیوار

از بهر چه می کنی تو شیون

درد دل خود بگو تو با من

از بهر که دیده ات پر آب است

برگو ز چه رو دلت کباب است

اعرابی زار دیده پر خون فاطمه:

من بی کسم از جفای گردون

رفته به سفر انیس جانم
 بابای عزیز مهربانم
 از حالت او خبر ندارم
 نی دادرسی به سر ندارم
 عرب چاوش: بگو بابت چه جانب را سفر داشت
 فاطمه: زمین کربلا را در نظر داشت
 عرب چاوش: حسین تنها به دشت کربلا رفت
 فاطمه: نه تنها با جمیع اقربا رفت
 عرب چاوش: تو را برگو چرا همرد نبردند
 فاطمه: مرا بیمار و تب دارم شمرندند
 عرب چاوش: بگو پس در سفر کی یاور اوست
 فاطمه: برادرهای ناجی در بر اوست
 عرب چاوش: بگو داری تو ای خواهر برادر
 فاطمه: بلی دارم برادر نامش اکبر
 عرب چاوش: که باشی تو ایانور دو عینم
 فاطمه: ستمکش دختر زار حسینم
 عرب چاوش: خدا به داد غریبان کربلا برسد
 خدا به داد شهیدان سرچدا برسد
 که من به کرب و بلا محشری عیان دیدم
 چه محشری که قیامت در این جهان دیدم
 فاطمه: خبر از کربلا بر گو چه داری
 عرب چاوش: بدیدم کربلا را لاله زاری
 فاطمه: چه دیدی تو بگو ای زار محزون
 عرب چاوش: بدیدم آن زمین رالجه خون
 فاطمه: شنیدم کردد قاسم کدخدایی

عرب چاوش: نموده دست و پا از خون حنایی
فاطمه: بگو با من عروسش در برش بود
عرب چاوش: عروسش رخت نیلی در تنش بود
فاطمه: دریغ از قاسم محزون دلگیر
عرب چاوش: تو نام قاسم محزون قلم گیر
فاطمه: بگو با من تو از احوال اکبر
عرب چاوش: می‌رس از من تو احوالش سراسر
فاطمه: نکردی مر تو اکبر را نظاره
عرب چاوش: چرا دیدم تنش را پاره پاره
فاطمه: الهی خواهر اکبر بمیرد
اجل باشد کجا جانم بگیرد
فاطمه: چه اکبر کشته شد کس در برش بود
عرب چاوش: حسین و ام‌لیلا مادرش بود
فاطمه: بگو دیدی تو عموی رشیدم
عرب چاوش: ندیدم زنده او را کشته دیدم
فاطمه: بدیدی اصغر شیرین زبانم
عرب چاوش: زبانم لال گردد در دهانم
فاطمه: بگو اصغر سخنگو بود یا نه
عرب چاوش: به گلگشت جنان می‌زد ترانه
فاطمه: حسین بابای زارم در کجا بود
عرب چاوش: تن تنها میان اشقیاء بود
فاطمه: رسانیدی پیام نامه‌هایم
جواب آورده‌ای گویا برایم
فلک خاک مصیبت بر سرم کرد
عزادار حسین و اکبرم کرد



عرب چاوش: رسانیدم تمام نامه هایت

به دشت کربلا ای با نجابت

امانت دارم اینک ای دل افکار

بیا بستان ز من ای بیکس زار

فاطمه: امانت اسرا را بده به چشم پر آب

که سوختم ز فراق تمامی احباب

عرب چاوش: ز من بگیر تو ای نور چشم اشرف ناس

همین لواست ز عمّ تو حضرت عباس

فاطمه: آه ای عموی زارم آه آه

از غم تو اشکبارم آه آه

من فدای این لوائی پر ز خون

کاش گشتی آسمانها سرنگون

عرب چاوش: ای علیله از من این سُنبل بگیر

یادگار اکبرت کاکل بگیر

فاطمه: ای برادر جان علی اکبرم

کشته گشتی خاک عالم بر سرم

من فدای کاکل پر خون تو

من هلاک عارض گلگون تو

هر برادر مرده‌ای حال مرا

داند از غم چشم گریان مرا

بی برادرها مرا یاری کنید

اشک خون از دیده‌ها جاری کنید

عرب چاوش: این قبای شادی قاسم بود

خلعت دامادی قاسم بود

فاطمه: ای پسر عم رشیدم وای وای

من عروسیت ندیدم وای وای
من فدای خلعت دامادیت
من هلاک غربت و هم شادیت:
عرب چاوش: این امانت از علی اصغر است
آن صغیر شیرخوار مضطر است
فاطمه: هر زنی کو مرده طفل شیرخوار
گردد از احوال اصغر اشکبار
این لباس شاهزاده اصغر است
یادگار از نوگل پیغمبر است
(بلافاصله می‌نویسد)

ز پای فتادی ای سرو خرامان ای علی اکبر
شد آخر بی خیابان بوستانم ای علی اکبر

* * * *

بند ۱۰۱

بیت ۲۵۲

تعداد نسخه ۶

نقل از نسخه خطی بخط ملا محمد علی بن حاج محمد اسمعیل زفروای
(فوت ذی الحجّه ۱۳۴۶ هجری قمری)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مجلس اسیر کردن اهل بیت

و آمدن جبرئیل در صحرای کربلا و شیر و فضه



نسخه خوانان:

نعش امام(ع)

امام زین العابدین(ع)

زینب

ام کلثوم

فاطمه زهرا(س)

سکینه

مادر قاسم

عروس قاسم

جبرئیل

ملایک

فضه

ابن سعد

شمر



ضروریات مجلس: مطالعات فرہنگی

نُعش شہدا (۵) - عصا برای امام زین العابدین (۱) - جلد شیر (۱) -
شمشیر و خنجر - لباس مناسب هر یک از نسخه خوانان

نوحه درآمد:

ای همرهان واحسرتا نزد یزیدم می برند
ای خواهران واغربتا نزد یزیدم می برند
ای عابدین تاج سر بر سوی یثرب کن نظر
خیرالنساء را کن خبر نزد یزیدم می برند
سرها به نوک نیزه بر دست این قوم دغا
با درد و محنت مبتلا نزد یزیدم می برند
گشتم اسیری از جفا طفلان مظلوم از قفا
گریان و نالان ای خدا نزد یزیدم می برند

*** **

ابن سعد:

خطاب من به شما ای گروه بی پروا
کنید سر ز تن کشتگان ز کینه جدا
شما ز تیغ گرفتید نقد جان حسین(ع)
به باد حادثه دادید خانمان حسین(ع)
علم به جلوه در آرید و طبل بنوازید
روید سر ز تن کشتگان جدا سازید

(بلافاصله می نوبد)

خطاب من به شما جمله ای سپاه شدید

حریم آل نبی را همه اسیر کنید
 بیاورید سوی قتلگاه ایشان را
 تمام جمله ببندید این اسیران را
 ز خویش دور نمائید خوف و واهمه را
 روید اسیر کنید دختران فاطمه را

امام زین العابدین(ع): (با نعلین پدر می‌گوید)

چه حالت است که می‌بینم از تو جان پدر
 چرا شده است تن نازنین تو بی سر
 گلوی نازکت ای تشنه لب بریده چراست
 تن لطیف تو در خاک و خون تبیده چراست
 ایا گروه مرا بیش از این می‌آزاید
 به روی نعش پدر یکدم نگهدارید
 که تا حدیث از این سرور استماع کنم
 برای رفتن شام از پدر وداع کنم

(با نعش امام حسین می‌گوید)

زینب:

شوم فدای تو ای نور دیده‌ی خواهر
 وفا به عهد الهی نمودهای خواهر
 به خاک کرب و بلا او فتاده قامت تو
 که غسل داده ترا و که دوخت خلعت تو
 کجاست فاطمه تا بر رُخت نظاره کند
 ببیندت به چنین حال جامه پاره کند

(با نعش پدر می‌گوید)

سکینه:

فدای چشم تو گردم پدر سرت به کجاست
 تن مبارک تو در زمین کرب و بلاست
 پدر فدای تو گردم ببین اسیر شدم

به دست لشکر کفار دستگیر شدم
بگیر از سر مهر و وفادر آغوشم
به حُسن بوی تو بابا دمی برد هوشم
(با نعر علی اصغر گوید)

سکینه:

فدای حلق به نا حق بریده ات کردم
انیس جان مصیبت کنندات کردم
برای چیست که لب‌های تو کیود شده
نظر بدیده من کن بسان دود شده
برادری نه چنین است احتراز مکن
که گفته بر رخ خواهر تو دیده باز مکن
(با نعر حضرت عباس گوید)

ام کلثوم:

که ای ضیاء دل و دیده معاشرناس
گل سر سبید مرتضی علی عباس(ع)
فدای دست جدا گشته‌ات شود خواهر
بیا فدای تو کردم ایا علمدارم
نظر: نما که ز هجرت غمین و افکارم
علم به جلوه در آور شوم به قربانت
فدای قامت پر خون به خویش غلطانت
(سران نعر عباس را از زینب می‌گیرد)

سکینه:

شوم فدای تو ای عمه خجسته سیر
بگو که حضرت عباس من کجاست دیگر
به من بده تو نشانی که مدعا دارم
خلاف و عده نموده است شکوده‌ها دارم
نموده و عده آب و نیامده به برم
کیاب شد ز عطش این زمان دل و جگرم

زینب:

فدای جان تو کردم سکینه مضطر
شده است حضرت عباس عمّ تو بی سر
نظر نما که دو دستش ز تن جدا کردند
سر مبارک او را به نیزه‌ها کردند

سکینه:

(با نعلبند عباس (ع) گوید)

شوم فدای تو ای سروگلشن ایمان
نموده‌ای تو به من وعده از ره احسان
تو رفته‌ای که بیاری برای من آبی
چه می‌شود که مرا از وفا تو دریابی
بین سکینه‌ات از تشنگی کباب شده
برای جرعه آبی دلم چه آب شده

مادر قاسم:

(با نعلبند قاسم گوید)

فدای حجله بر چیده‌ات شود مادر
تو را به خون جگر پروریده‌ام مادر
به روی مادر پیرت دمی نظاره نما
ندیده‌ام ز دنیا، شهید تیغ جفا
بگو به بستر خون آر میدنت که چراست
نظاره کن به عروست که دست او به حناست

عروس:

(با نعلبند قاسم گوید)

شوم فدای تو ای نوجوان نو داماد
که این لباس شهادت تو را مبارکباد
نظر نما به عروست که زار و غمگین است
ز خون حنجر تو دست من نگارین است
چرا عروسی ما شد ز ظلم و کینه عزا
به کف چرا تو نهادی ز خون خویش حنا

عمر سعد: خطاب من به شما ای گروه ظلم شریر
که اهل بیت حسین را کنید خوار و اسیر
سکینه را ز پدر این زمان جدا سازید
برای رفتن شام جملگی بپردازید
شمر: تو ای سکینه جدا شو ز روی نعش پدر
مکن تو گریه و زاری در این زمان دیگر
سکینه: من یتیم در این جا برادری دارم
به بحر دریم خون ماه پیکری دارم
دهید اذن که بینم دوباره پیکر او
ببر کشم ز سر شوق نعش بی سر او
مباد آنکه برم آرزوی او در خاک
بده تو اذن به من ای ستمگر بی پاک
شمر: مکن تو گریه ایا دختر نکو مقدار
ز روی نعش شهیدان دمی برو به کنار
کناره کن تو از این کشته‌های بی سامان
برو به گوشه‌ای، یکدم مکن خروش و فغان
زینب: دمی گذار به بالین باب بنشیند
دمی گذار که دیدار آخرین ببیند
به شام می‌رود و دیده‌های تر دارد
مرخصش بنما حسرت پدر دارد
مگر تو درد یتیمی ندیده‌ای به جهان
مگر یتیم نوازی نخواندی در قرآن
ندیده‌ای تو به قرآن ز قول صانع دهر
که گفته است، فامالیتیم لا تقهر

ای کشته قوم دغا زینب بلاگردان تو
لب تشنه دشت بلا زینب بلاگردان تو

(مناجات کند)

جبرئیل:

که ای ز کنه کمال تو عقل بی خبری
ز قدرت تو ملائک تمام عبد شدی
خصوص من که یکی بنده دلیل توام
توئی جلیل و من زار جبرئیل توام
شنیده‌ام که جگر گوشه رسول تو را
نموده‌اند شهیدش به دشت کرب و بلا
مرا مرخص دیدار واپسینش کن

مشرف از شرف لطف آخرینش کن

(خطاب به جبرئیل)

ملائک:

نموده حکم خدای کریم بی همتا
روی به دیدن لب تشنگان کرب و بلا
رسان به شاه شهیدان درود بی پایان
بگو سلام رسانید خالق دو جهان
پس از سلام بگو ای حسین تشنه جگر
شهادت تو قبول است در صف محشر
یا خلف المصطفی (ص) الف سلام علیک
یا ولدالمترضی (ع) الف سلام علیک

(با نعتن امام گرد)

جبرئیل:

که ای وحید به خون خفته‌ام سلام علیک
شهید تشنه جگر گوشه‌ام سلام علیک
بود به شمع تو پروانه قدسیان سما
به ذکر خیر تو کز و بیان او ادنی

شفاء جرم بود جرعه‌ای شفاعت تو
که حل شده است در او شربت شهادت تو
رسالت است خلافت که با علو جلال
تمام را به تو داده است قادر متعال
تمام را به تو داده است حضرت وهاب
چه آرزوی تو باقی است در جهان خراب
(در جواب جبرئیل)

نعش امام:

علیک من به تو ای رابط و درود خدا
نظر نما تو به قربانی دیار بلا
نمانده است مرا آرزو دیگر در دل
مگر یکی که حصولش بسی بود مشکل
رفاد امت بیچاره در نظر دارم
و گرنه آرزویی به دل نیندارم
برای امت جدم در انتظارم من
ز بهر امت عاصی ز دل کبابم من

جبرئیل:

به تو سلام رسانیده حضرت باری
که یا حسین تو در روز حشر مختاری
بکن شفاعت امت هر آنچه می‌خواهی
تمام امت جدت ز ماد تا ماهی

به بندگان معاصی تو غمگساری کن
ز آتش غضبم جمله را تو یاری کن
هزار مرتبه خود را شهید می‌خواهم

نعش امام:

قتیل تیغ سپاه یزید می‌خواهم
چرا که یافته‌ام لذت شهادت را
به خون طپیدن و سر دادن اطاعت را

ز هر جراحی از زخم‌های تیر و ستان
گشاده است به من یک دری ز باغ جنان

شوم فدات اگر مطلب دیگر داری جبرئیل:

به من بگو تو ایا برگزیدهٔ باری

اگر تو راست دیگر حاجتی بیان فرما

به حق جد کبارت رسول هر دو سرا

نمانده است مرا آرزو دیگر به جهان نعش امام:

سلام از من بی سر به مادرم برسان

به مادرم برسانی سلام من ز وفا

بگو شهید شد از کین حسین به کرب و بلا

بیا به دشت بلا بین تو نعش بی سر او

نگر به خاک مذلت فتاده پیکر او

چرا که قطع نظر کرده‌ای حسینت را

بیا نظاره نما حال نور عینت را

(بر سر مرقد فاطمه زهرا بخواند)

جبرئیل:

سلام من به تو ای دختر رسول الله

که باب توست پناه تمام خلق الله

تو خفته‌ای به لحد در سریر استغنا

شهید گشته حسینت به دشت کرب و بلا

چرا ز حال حسینت خبر نمی‌پرسی

از آن مسافر بی توشه ات نمی‌پرسی

فاطمه زهرا (س): نسیم گلشن کوی حسین می آید

ز حیرتم ز که بوی حسین می آید

ندانم از چه مکان و کجا وزیدن بو

بزرگوار خدایا چه شد حسینم کو

جبرئیل:

شوم فدای تو ای مادر حسین شهید
بدان که بوی حسینت ز نزد من بوزید
ز حال زار حسینت بدان خبر دارم
از آن شهید دیار بلا خبر دارم

فاطمه زهرا (س): که ای سلام علیک ای امین وحی الاده

که ای به قرب تو خلوت سرای او ادنی
تو را چه شد که جبینت چنین پر از خون است
چه روی داده که رخسارۀ تو گلگون است
به روزگار تو آیا چه اتفاق افتاد

کسی تو را به چنین حالتی ندارد یاد

جبرئیل:

شوم فدای تو ای نور چشم پیغمبر (ص)

ز حال زار حسینت تو را کنم مخبر
وفا به وعده خود کرده برگزیده تو
شهید ظلم ستم گشت ضیاء دیده تو
قتیل تیغ ستم گشت قره العینم

ز خون اوست که من سرخ روی دارینم

فاطمه زهرا (س): تو در شهادت فرزند من کجا بودی

به عرش یا که به صحرای کربلا بودی

حسین من که گل گلشن امامت بود

انیس جان علی آن شه ولایت بود

که بود آنکه شهیدش نمود از ره کین

که سوخت جان عزیز مرا به خلد برین

شوم فدای تو در هفت آسمان بودم

جبرئیل:

به ذکر همدم و همراز قدسیان بودم

خبر به من ز ملائک شد از شهادت او

که وحی شد به من رخصت زیارت او
 به کربلا چه رسیدم وفات یافته بود
 ز کربلا به بهشت برین شتافته بود
 فاطمه زهرا(س): خداوندا حسینم کشته گردید
 به خون خویشتن آغشته گردید
 دلم خون شد ز بهر نور عینم
 نمی دانم کجا باشد حسینم
 بگو ای جبرئیل حالش چسان بود
 به غمخواری که در بالین ان بود
 بدیدم نور چشمت سر جدا بود
 تنش بی سر به خاک کربلا بود
 حسین را شمر نامی سر بریده
 به خواری جسم او در خون کشیده
 رخس از خون خود گلنار دیدم
 سرش بر نیزه کفار دیدم

جبرئیل:

فاطمه زهرا(س): تو جبرئیل بیا این زمان به آه و فغان
 مرا ببند دو چشمم به کربلا برسان
 مراسم شوق لقای حسین ایا جبرئیل
 بیا رویم به همراه من به ربّ جلیل
 فدای جان تو کردم بیا به دیده تر
 به کربلای شهیدان حسین تشنه جگر
 بیا رویم تو بر کشته‌ها تماشا کن
 در آن زمین بلا شور و شین و غوغا کن

جبرئیل:

فاطمه زهرا: (بر سر نعش‌ها)

که ای امین الله این ضیاء دیده کیست

گل ریاض که و ناز پروریده کیست
چرا که طفل صغیر است نوس و بی شیر
به حلق نازک او خورده از جفا یک تیر
تمام جمله افلاک در خروش آمد
بگو به من که دلم این زمان به جوش آمد
شوم فدای تو این زاده عشیرد توس
جبرئیل: علی اصغر لب تشنه نیبره توس
به حلق نازکش اعدا زدند ناوک غم
شد آن صغیرد بی شیر شهید تیر ستم
فاطمه زهرا(س): که جده ات به فدایت کجاست مادر تو
چرا گذاشته بر آفتاب نعش بی سر تو
به این صغیری و زاری چرا شهید شدی
ز عمر خویش در این وقت ناامید شدی
(بلافاصله می‌نویسد)

همین جوان که فتاده است تازه داماد است
برای چیست که در خون خویش افتاده است
جبرئیل: بدان که قاسم داماد بی قرینه توس
گل ریاض حسن ناز پروریده توس
سپاه ظلم عروسی او عزا کردند
سرش ز کینه مخالف ز تن جدا کردند
فاطمه زهرا(س): فدای حله برچیده‌ات شود جده
هلاک پیکر در خون تپیده‌ات جده
عروس تو به کجا رفت، شوم تو را به فدا
تویی به رتبه دیگر یادگار شیر خدا
(بلافاصله می‌نویسد)

همین جوان که صلابت اولیا دارد
 نشانه این تن بی سر به مصطفی(ص) دارد
 به من بگو تو ایا جبرئیل نامش چیست
 نهال گلشن باغ که است بابش کیست
جبرئیل: شوم فدای تو این اکبر حسین باشد
 گل ریاض شهنشاد عالمین باشد
 به پیش چشم حسینت سرش جدا کردند
 تن مبارک او را به خاک افکندند
فاطمه زهرا(س): (یا تعنی علی اکبر گوید)

علی اکبر نوباوۀ رسول خدا
 فدای پیکر در خون تپیدات زهرا
 به رنگ لاله چرا خون ز قابلیت جاری است
 به باب تشنه لب تاب عارضت جاری است
 دیگر بگو به من ای جبرئیل بهر خدا
 که کیست این تن مجروح هر دو دست جدا
جبرئیل: یقین بدان که همین ماه هاشمی لقب است
 برادر شه دین است و شاه تشنه لب است
 به روز معرکه این شیردل جوانی بود
 به وقت حرب بدان شیردل زمانی بود
 یقین بدان که علمدار لشکر دین بود
 بنام حضرت عباس ال یاسین بود
فاطمه زهرا(س): شوم فدای تو ای نور دیده حیدر
 شهید تیغ جفا و شهید تشنه جگر
 به من بگو تو ایا نور دیده ثقلین
 بیا فدای تو کردم چه شد امام حسین (ع)

علم چرا تو ز کف داده‌ای بدین خواری
برادر تو ندارد دیگر علمداری
ز سوز دل تو ایا جبرئیل غوغا کن
برو به کرب و بلا حسین(ع) پیدا کن
کجاست جسم پر از خون او که پیدا نیست
به هر طرف که نظر می‌کنم هویدا نیست
این کشته فتاده به هامون حسین توست
این صید دست و پا زده در خون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم سنان بر تنش افزون حسین توست
این غرقه محیط شهادت بروی دست
کز خون او زمین شده گلگون حسین توست

فاطمه زهرا(س): (نا نعنش امام حسین ع)

که ای شهید جگر تشنه‌ام سلام علیک
قتیل تیغ ستم پیشه‌ام سلام علیک
شوم فدای تو ای نور هر دو دیده من
غریب و بی‌کس و در خاک و خون پییده من
حسین، فاطمه قربان جسم بی‌سر تو
چرا به خاک مذلت فتاده پیکر تو
کدام کافر سنگین دلی ز راد جفا
نمود سر ز تن انورت ز کینه جدا
به من بگو تو ایا نور هر دو دیده من
کجاست زینب بی‌مثل و بی‌قرینه من

نعش امام: (حیرات گیرند)

سلام من به تو ای مادر فراق زده

ببین به حال من زار اشتیاق زده
 فلک ز داس جفا آه ریشه‌ام را کند
 به من دیگر نه برادر گذارد نه فرزند
 علی اکبر و عباس من شدند شهید
 علی اصغر از ظلم، تیر کینه مکید
 حریم تشنه لبم شد اسیر قوم ظلم
 به دست لشکر کفار قوم نامحرم

فاطمه زهرا (س): فدای خیمه بی صاحبیت شوم مادر

فدای جسم شریفیت شوم، گل احمر

فدای مسند تاراج رفته ات کردم

اسیر عارض گلنار گشته‌ات کردم

(بر سر نعش امام نوحه بخوانند)

ای کشته شمر جفا نور هر دو عینم

ای زاده شهیدان

ای نوگل گلزار وفا ای حسینم

افتاده به میدان

مادر به فدای تن پر خون تو کردم

ای باب سکنینه

قربانی این قامت موزون تو کردم

ای ماه مدینه.

عمر سعد:

خطاب من به شما جمله ای گروه دغا

تمام اسب بتازید به پیکر شهدا

نقاره خانه شاهی تمام بنوازید

به پیکر شهدا اسب کینه در تازید

چرا که حال سوی کوفه شاد باید رفت

پی بشارت ابن زیاد باید رفت

شمر:

سلام من به شما اهل بیت پیغمبر

خبر دهم به شما زین گروه بد گوهر

چنین اراده نموده است ابن سعد لعین

که اسب کینه بتازند به پیکر شه دین

فضه:

فلک خراب شوی ظلم کن ولی به حساب

نه آن که خانه ایمان کنی ز کینه خراب

ندانم ای فلک آخر چه مدعا داری

چه کینه است که با آل مصطفی داری

رضا مباش فلک کوفیان جفا سازند

سمند کین ز عداوت به کشته ای تازند

ز من بگو تو ایا فضه نکو منظر

زینب:

دیگر بگو چه خبر داری ای خجسته سیر

خیر بده به من ای فضه حمیده لقا

بگو خبر تو چه داری ز پیکر شهدا

شوم فدای تو ای نونهای بزم تعب

فضه:

ستاره سوخته مجلس عزا زینب

نموده اراده اعدا که ظلم در سازند

که اسب بر بدن شاه کربلا تازند

شوم فدای تو فریاد یا رسول الله

زینب:

ز کوفیان لعین داد یا حبیب الله

مگر که قطع نظر کرده ای حسین را

فکنده ای ز نظر نور هر دو عینت را

بود خیال مخالف ز لشکر کفار

منافقان ستم پیشه جفاکردار

که پایمال نمایند جسم پاک حسین (ع)
 به داد من تو برس ای شهنشه کونین
 ز استماع سخن فضا طاقتم شد طاق
 بنای دفتر صبرم ز غصه شد اوراق
 فدای جان تو ای لالهٔ ریاض حیا

فضه:

مرخصم بنما تا روم در این صحرا
 که در حوالی این دشت نره شیری هست
 چه شیر، شیر قوی هیکل دلیری هست
 اگر به صورت ظاهر بسان حیوان است
 ولی به رتبه بهتر ز صد هزار انسان است
 مرخصم بنما تا روم به جانب شیر
 که بلکه شیر کند بهر کشته‌ها تدبیر
 مرخصی تو ایا فضا نکو مقدار

زینب:

مکن درنگ برو نزد شیر با دل زار
 بگو به شیر که ای شیر وقت امداد است
 عزیز فاطمه امروز بی سر افتاد است
 بیا برای خدا شیر مهربانی کن
 به پیکر شه لب تشنه پاسبانی کن
 بگو به شیر که ای شیر موسم یاری است
 حسین برادر من خون ز پیکرش جاری است
 بیا ز بهر خدا نیز غمگساری کن
 به نعش بی سر شاه شهید یاری کن
 بگو که باب همین کشته شاه مردان است
 هژبر بیشه مردی و شیر یزدان است
 بیا به نزد من ای فضا نکو القاب

ام کلثوم:

سکینه:

بگو به شیر بیا شاه تشنه را دریاب
بگو سلام رسانیده است سکینه زار
به حق سرور پیغمبران شه ابرار
بیا که کشتی ما گشته است طوفانی
که حال باب مرا این زمان تو می دانی
که شیر خواره به میدان برادری دارم
فتاده است به پهلوی باب بی یارم
بکن محافظتش کاین گروه بد آئین
فتاده است حسین باب من ز خانه زین
(نزد شیر رود و گوید)

فضه:

سلام من به تو ای شیر یا ابالحارث
که از غلامی شیر خدا تویی وارث
بود خطاب ز من بر تو ای جهان پیمان
به حال زار شهیدان ترحمی فرما
تو را سلام رسانید زینب افکار
ضیاء دیده زهرا و حیدر کرار
که چون تو جمله اوقات در بیابانی
حکایتی که به ما رخ نموده می دانی
پیام داده سکینه که روز امداد است
که نور دیده زهرا بی سر افتاده است
بیا به پیکر شاه شهید یاری کن
به نعش بی سر بایم تو غمگساری کن
ای شیر بیا بهر خدا بهر اسیران
رحمی بنما بر جسد زار شهیدان
اردوی مخالف همگی ظلم نوازند

زینب:

خواهند به جسم شه دین اسب بتازند
 ای شیر تو این کشته که بینی شه دین است
 فرزند علی نور دل شاه مبین است
 ای شیر نظر کن تو به این پیکر بی جان
 این قالب بی سر بود از شاه شهیدان
 ای شیر همین کشته علمدار حسین است
 عباس علی نور دو چشم تقلین است
 بنگر تو به این کشته بود قاسم داماد
 صد حیف که نخل قد او از ستم افتاد
 این طفل که بینی بود او اصغر بی شیر
 شد کشته علی اکبرم از نیزه و شمشیر

سکینه:

(نوحه خواند)

زینب:

ای شاه بی غسل و کفن
 خواهر حسینم خواهر حسینم
 ای بیگس دور از وطن
 خواهر حسینم خواهر حسینم
 در خون فتاده پیکرت
 خواهر حسینم خواهر حسینم
 در ماتمت شد نوحه گر
 خیل ملانک سر به سر
 شد مرتضی خونین جگر
 خواهر حسینم خواهر حسینم

* * * *

بند - ۱۶۶ بیت ۲۱۰ - تعداد نسخه ۱۳

نقل از نسخه خطی مورخه ۱۲۴۷ هجری قمری

۱- طلایه‌داری حضرت عباس (ع)

به چشم ای شهنشاه گردون وقار

بیندم کمر این زمان بنده وار

بگردم چه سیارده امشب ز جان

به دور حریم تو پروانه وار

تو در خیمه‌گه باش آسوده حال

مشوش مباش از گروه شرار

بخوابید ای خواهران امشب‌بی

که فردا شوید از جفا خوار و زار

بخوابید ای یاوران بر قرار

عمو جان بخواب اکبر گل‌عذار

بیا ای حسام ای عدو سوز من

بشویم تنت را ز گرد و غبار

کشم بر دم سنگ خارا تو را

که فردا کنی محشری آشکار

شود چون ندای مخالف بلند

نهم روی خود در صف کارزار

زنی آتش کین به جان عدو
 که خوانم تو را ثانی ذوالفقار
 پی انتقام علی اکبرم
 بخون خواهی قاسم گلغذار
 در این دم همی از یمین و یسار
 بریزی سر از تن چه برگ چنار
 که صد آه از تیغ الماس گون
 که گردد حسین علی بی تبار
 دریغ از زمانی که از صدر زین
 فتد در زمین و شود پار پار
 نباشد کسی از وفا بر سرش
 نه باب و نه مادر نه جد و تبار
 کجایم من خون جگر آن زمان
 که گیرم چه جان پیکرش در کنار
 کجایم که زینب شود از جفا
 اسیر و برهنه بر اُشتر سوار
 امان از زمانی که زینب رود
 به نزد یزید تبه روزگار
 به فرق شکسته نه معجر به سر
 ز نامحرمان دور او صد هزار
 کجایم که از چوب و سیلی شمر
 سکینه شود صورتش داغدار

۲- مکالمه خُر

مکالمه خُر:

به کنجی نشین ای خُر نوجوان
بکن گریه بر حال خود این زمان
مگر این حسین نیست زال خلیل
که بُد مهد جنبان او جبرئیل
مگر این حسین نیست خون خدا
که بُد باب او شاه خیبر گشا
مگر ناشنیدی که در نشاتین
شفاعت کند بهر اُمت حسین
تو خود گو قیامت شده آشکار
همه خلق از فعل خود شرمسار
همه انبیاء با خروش و فغان
ستادند با جمع کزوبیان
ز یکسو دگر شاه خیبر گشا
ستاده است با حضرت مصطفی (ص)
اگر پرسد از تو در آن دارگیر
چرا زینبم را نمودی اسیر

چرا کردی ای خُر تو در کربلا
 عروسی قاسم ز کینه عزا
 جدا کردی از چه ز شمشیر تیز
 دو بازوی عباس آن با تمیز
 چرا تو نمودی ز راه جفا
 علی اکبرم را ز کین سر جدا
 چرا کردی ای خُر نیکو سیر
 اسیر از چه کلثوم والاگهر
 بخوردم فریب عبید زیاد
 بدادم ز کف دین و ایمان به باد
 شود قطع دست من ای نور عین
 کشیدم چرا تیغ کین بر حسین
 بیا ای برادر ز راه وفا
 بیفکن کفن را به گردن مرا
 بیا ای علی نور چشمان تر
 ببند از وفا هر دو چشم پدر
 که چشمم نیفتد به روی حسین
 خجالت کشم زان شه عالمین
 شما با علی نور چشمان من
 بپوشید هر دو به پیکر کفن
 بکن چکمه از پام ای ممتحن
 بکن ریگ در گردن من فکن
 علی از وفا نور چشمان تر
 ببند همچو مجرم دو دست پدر
 بیا ای برادر ز راه وفا

بنه روی دستم کلام خدا
که شاید ز لطف آن امام وحید
بیخشد مرا بر کلام مجید
مرا کش سوی شاه عالم پناه
چه سگ بر نمکزار این رو سیاه
(همه با هم گویند)

یا حسین ای خلعت شیر خدا التوبه
یا حسین تشنه لب کرب و بلا التوبه
یا حسین ای گهر آل عبا التوبه
یا حسین ای شه اورنگ و فالتوبه

✽ نقل از یک نسخه خطی قدیمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہ بشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پر تمال جامع علوم انسانی